

برای حیوانات پاسخ دادن به غرائز امری طبیعی است و کاملاً ضروری تا که بتوانند به بقای خود ادامه دهند، اما برای انسان غریزه به خطری تبدیل میشود. در مورد یک فرد، دنباله روی کردن، گوش بفرمان بودن، تقلید کردن، خود را با روشی که جامعه مطرح میکند هماهنگ کردن، آنهم جامعه ای را که خودش ساخته، حالتی است که برای پاسخ گویی به غرائز خود از آنها بهره میگیرد. بدون رهایی واقعی، خرد و بصیرت نمیتواند کارکرد داشته باشد. درک مضمون تعبد، درک تائید کردن سخت و بدون وقفه، با خود رهایی را به ارمغان میآورد. آزادی غریزه ای برای انجام کارهایی که خواست انسان باشد، نیست. در یک جامعه بزرگ و پیچیده، این کار اساساً امکان پذیر نیست؛ بدینگونه تضاد بین فرد با جامعه، بین فرد و جمع شکل میگیرد.

مدتی بود که هوا بسیار گرم شده بود؛ گرما واقعاً نفس گیر و کشنده بود و در چنین حالت و حرارتی هر شعاع از انوار خورشیدی در بند بند وجودت وارد میشود، طوری که از شدت گرما دچار سرگیجه میشدی. برفهای بالای کوهها آب شده بودند و آب رودخانه نیز هرروز تیره تر میگشت. آب آبخاری بزرگ با شدت به پایین میریخت. آب این آبخار از کوهی یخی تامین میشد که وسعت آن تا یک کیلومتر میرسید. قدر مسلم اینکه این رود هیچگاه خشک نخواهد شد. غروب امروز هوا تغییر کرد. ابرها در حوالی کوهها روی هم انباشته شدند و در پی آن صدای رعدی آمده و متعاقباً برقی نیز در تمام پهنه آسمان نمایان گردید، و بدینسان باران شروع به باریدن کرد؛ میتوانستی بوی باران را حس کنی.

آنها سه، چهار نفری بودند که در این اتاق مشرف به رودخانه نشسته بودند. آنها از نقاط مختلف دنیا آمده بودند و بنظر میرسید که تنها یک سوال برایشان مطرح بوده است. سوال آنها اهمیت آنچنانی نداشت ولیکن شیوه برخورد آنها با این سوال خود موضوع قابل توجه ای بود. نگرانی های درونی آنها بیش از سوالشان بچشم میخورد. درواقع یک سوال همانند دری است که خانه ای با اتاقهای بسیار زیاد را بروی شما میگذارد. بنظر امورات آنها درست پیش نمی رفت و حتی به نظر میرسید که فاقد کمترین احساسی از خوشبختی باشند. آنها افراد پیشرویی محسوب میشدند – البته اگر مجاز به بیان چنین مفهومی باشیم – آنها به زبانهای مختلفی صحبت میکردند و بظاهر بسیار بی تکلف بنظر میرسیدند.

— چرا انسان نباید مواد مخدر استفاده کند؟ بنظر میرسد که شما مخالف اینکار هستید. تا آنجائیکه اطلاع داریم، بهترین دوستان شما از آن استفاده می‌کردند، یا درباره آن کتابهای زیادی نوشته اند، دیگران را به استفاده از آن راهنمایی کرده اند، و توانسته اند با هوشیاری و دقت زیادی زیبایی بی‌پیرایه شکفتگی را تجربه کنند. ما نیز آنرا استفاده کرده ایم و با اشتیاق تمام مایلیم که بدانیم، چرا شما مخالف تجربه کردن تاثیر شیمیائی یک ماده هستید. ساختار فیزیکی ارگانیسم انسان بهرحال ناشی از فعل و انفعالی شیمیائی است و اگر در چنین روندی یک ماده شیمیائی دیگر بدان افزوده شود، میتوانیم به تجربه ای نائل آییم که ما را برای رسیدن به حقیقت نزدیکتر میکند. شما خود هیچگاه از مواد مخدر استفاده نکرده اید، درست است؟ حال چگونه میتوانید، بدون اینکه موضوعی را مورد آزمایش قرار داده باشید، نسبت بدان قضاوت کنید؟"

— همانطور که می‌گویید، من هیچگاه مواد مخدر استفاده نکرده ام. آیا می‌باید مست شد تا به مفهوم بهوش بودن و یا بی‌آلایش بودن پی برد؟ آیا برای اینکه بفهمیم سلامت چیست، میباید ابتدا مریض شویم؟ در رابطه با مسئله استفاده از مواد مخدر موضوعات مختلفی مطرح میباشند که میباید با دقت و توجه کافی به متن قضیه وارد شد. اساساً چه ضرورتی به استفاده از مواد مخدر هست؟ — موادی که به گسترش وهم و خیال ذهنی کمک میکنند، نگرشی لخت و لاقیدانه و یا حتی دقیق را وعده میدهد؟ مشخصاً دلیل استفاده از اینها به این خاطر است که نگرستن خودمان ناقص میباشد. کیفیت نگرش ما از وضوح بسیار کمی برخوردار است، و زندگی ما کاملاً سطحی است، عامیانه و کاملاً نامفهوم است؛ انسان برای غلبه بر این کمبود از مواد مخدر استفاده میکند.

روشنفکران برای مواد مخدر نقشی حیات بخش قائل شده اند. در تمامی پهنه گیتی آنچه که به چشم بشریت می‌آید، دوگانگی، سلطه‌هایی هیستریک، بحرانها و مقابله‌ها، رنج‌های بی‌پایان در زندگی بشریت میباشد. انسان از غلبه خشونت و عصبیت در وجود بشریت آگاه هست، از ظالم بودنش، حریص بودن ریشه دارش، که حتی با هیچ قانونی، هیچ دینی و حتی با هیچ منع اخلاقیات اجتماعی نیز نتوانسته آنرا تحت کنترل در آورد.

در درون انسان قابلیت تخریبی گسترده‌ای بطور بالقوه وجود آمده و به حیات خود ادامه میدهد — و از سوی دیگر به قابلیت‌های علمی و تکنولوژیکی بسیار پیشرفته نیز دسترسی دارد. چنین عدم تناسبی بین این دو وجه از واقعیات زندگی انسان، زمینه ساز تخریبات و گسیختگی وسیعی در جهان امروز شده. ناتوانی در ایجاد راهی و یا پلی بین این دو وجه از واقعیت، یعنی بین یک تحول عمیق و گسترده در عرصه تکنولوژیک، با بیرحمی و خشونت و عصبیت انسان، تا

هم اکنون زمینه ساز دردهای بسیار زیادی شده است. این نکته کاملاً روشن است. بهمین دلیل روشنفکران که با انواع مختلفی از تئوریه‌ها خود را مشغول کرده‌اند - از دندان، از ذن، از ایده‌های کمونیستی و غیره - و هنوز هم در این راستا قادر نبوده‌اند هیچ راه برون رفتی بیابند، و بدینسان بسوی این مواد طلائی کشیده شدند، چیزی که میباید زمینه ساز شکل‌گیری رابطه‌ای هارمونیک و سالم و در عین حال پر تحرک در روان انسان باشد. کشف این مواد بعنوان یک معجزه - برای پاسخ‌گویی کامل و همه‌جانبه به تمامی مشکلات و مسائل مطروحه - بیش از پیش از دانایان انتظار می‌رود، و احتمالاً آنان نیز برای این مواد چنین نقشی قائل خواهند شد. و نویسندگان و روشنفکران آنرا بمثابه وسیله‌ای معرفی خواهند کرد که میباید پایان‌دهنده همه جنگ‌ها و درگیری‌ها بین انسانها باشد، دقیقاً بهمان گونه که در رابطه با پایه‌ریزی و تداوم حیات اندیشه‌هایی در زمینه کمونیسم و یا فاشیسم عنوان کرده و چنین وعده‌هایی داده بودند.

اما ذهن، علیرغم همه این توانایی‌های غیرمنتظره‌اش در عرصه کشفیات علمی و ابزار سازی و گسترش امور تکنولوژیک، در درون خود کماکان حقیر، ناهماهنگ، بهانه‌جو و نق‌نقو می‌باشد، و آیا فکر نمی‌کنید که قطعاً در راستای همین حقارت و همین شرائط خود حیات خود را ادامه خواهد داد؟ اینکه شما در استفاده از نوعی مواد مخدر به تجربه‌ای خاص و اعجاب‌انگیز دست یابید، امری طبیعی و امکان‌پذیر می‌باشد، اما آیا این تجربه میتواند عصبیت عمیقاً ریشه دار، خشونت‌گری حیوانی و تاثر و رنج درونی بشریت را به پایان رسانده و کاملاً از بین ببرد؟ اگر این مخدرها میتوانند مسائل بغرنج و پیچیده انسانی را حل کنند، آنگاه میشد در این رابطه سکوت اختیار نمود، چون آنگاه براحتی میتوان در نظر داشت که چگونه همه اموراتی در عرصه روابط بین انسانها، اشتیاق دستیابی به حقیقت، به پایان رسیدن دردها و تاثرات بی‌پایان انسانها و خلاصه تمامی این قبیل مسائل اموری بسیار سطحی و مسخره هستند، مسائلی که تنها با پکی به یک سیگار و یا دود شکل گرفته از مواد افیونی که در جسم انسان وارد میشود، قابل حل می‌باشند و یا از بین رفتنی هستند.

آیا فکر نمی‌کنید که در اینجا روندی معکوس دارد پیش می‌رود؟ ادعا میشود که این مخدرها تجربه‌ای در اختیار بشر می‌گذارند که او را به حقیقت نزدیک میکند، و بدینسان دامن‌زننده امید و اشتیاق خواهد بود. اما سایه هیچگاه همان واقعیت وجود نیست؛ یک سمبل هیچگاه نمیتواند خود واقعیت باشد. همانگونه که در تمامی دنیا میتوان شاهد آن بود، این سمبلها هستند که مورد پرستش واقع میشوند و نه حقیقت. بنابراین، آیا گفتن اینکه تاثر این مخدرها موجب نزدیکی به حقیقت میشود، خود یک ادعای جعلی نیست؟

هیچ قرص و داروی تحریک کننده ای نمیتواند مسائل و مشکلات مبتلابه انسانی را حل کند. زمانی این مسائل قابل حل هستند که تغییری انقلابی در روان و قلب انسان بروز نماید. این امر طبعاً با تلاشی بی پایان و ممتد، دیدن و شنیدن، و همچنین حساسیتی گسترده و بی نظیر امکان پذیر میگردد.

بالاترین حد حساسیت بعبارتی عالیترین حد خردمندی و بصیرت میباشد، و هیچ داروی کشف شده و یا اختراعی انسان نمیتواند چنین بصیرتی را موجب گردد. بدون چنین خردی، و بدون اینچنین بصیرتی، هیچ عشقی وجود نخواهد داشت؛ و عشق همان پیوند عمیق قلبی است. بدون چنین عشقی هیچ همگونی فعالی در انسان بوجود نمیآید. نه توسط یک کشیش و یا یک روحانی با آن خدایانشان، نه توسط فلاسفه، و یا مثلاً با مواد مخدر، نمیتوان چنین عشقی را در روان انسان جای داد.